

۵۴. مغنیه، محمدجواد، ارزش‌های اخلاقی در فقه امام صادق ۷، ترجمه‌ی محمد رادمش، تهران، نشر محمدی، ۱۳۶۰ ش.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
۵۶. موسوی زنجان‌رودی، سیدمجتبی، تربیت مذهبی کودک، نشر میثم، ۱۳۷۷ ش.
۵۷. نراقی، ملامهدی، جامع‌السعادات، نشر جامعه نجف الدینیّه، ۱۳۸۳ ش.
۵۸. ویلیام سیرز، نقش پدر در تربیت کودک، ترجمه‌ی شرف‌الدین شرفی، چ دوم، بی‌جا، انتشارات صابرین، ۱۳۷۷ ش.

برداشت‌های تربیتی از سوره‌ی لقمان

فاطمه نیک‌بخش^۱

چکیده

در این پژوهش، سوره‌ی لقمان به عنوان یکی از سوره‌های کلیدی تربیت بررسی گشته و پس از بحث مفهوم‌شناسی ضمن توصیف ده برداشت تربیتی، به بررسی رفتارهای تربیتی لقمان حکیم به عنوان مربی و آیات دیگر این سوره پرداخته شده است. روش ما در این جا، تفسیر تربیتی به همراه تحلیل محتوایی آیات است و همه‌ی برداشت‌ها به صورت مستدل و مستند از متن آیات این سوره، با دلالتی واضح استخراج شده‌اند.

واژگان کلیدی: برداشت تربیتی، پرورش، تربیت دینی، هدایت انسان، نظام تربیتی.

مقدمه

موقعیت انسان معاصر و پیچیدگی‌های روابط و ساختار زندگی او، به همان اندازه که پرورش و تربیت را دشوار کرده، بر اهمیت و ضرورت آن افزوده است. این ضرورت و اهمیت آن‌گاه آشکار می‌شود که به تنگناهای افق حیات انسان امروز توجه کرده، درباره‌ی ریشه‌ها و پی‌آمدهای آن بصیرت یابیم.

۱. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث.

فروریختن مبانی ارزش‌ها و زیرساخت‌های اخلاق، سیطره‌ی رسانه‌ها و به حاشیه رفتن معنویت و عناصر اصیل حیات، دگرگونی‌های عظیمی در جهان‌بینی و نگرش‌های انسان معاصر پدید آورده و در نتیجه، اخلاق، معنویت و هویت و وضع روحی و روانی او را با چالش‌های بنیان‌سوزی روبه‌رو ساخته است. رویارویی با چنین بحران‌هایی به شالوده‌های بسیار عمیق و دقیق نظری و معرفتی وابسته است، به گونه‌ای که براساس آن می‌توان مواضع و راهکارهای منطقی و مناسبی در پیش گرفت، وگرنه هرگونه فعالیت و دیدگاه خام و شتاب‌زده‌ای که بر این شالوده‌ها استوار نباشد، جز به تحکیم وضع بحران‌زده‌ی کنونی نمی‌انجامد.^۲

بنابراین باید در این عصر پرهیاهو، که هریک از نظام‌های تربیتی و روان‌شناختی تنها برای دوره‌ای مجال حضور یافته و بعد از گذشت مدتی، وجه فشار و بطلان آنها آشکار شده و رو به اضمحلال گزاردند، به عروه‌الوثقایی چنگ بزنیم که نه گذشت اعصار و دوران‌ها و نه پیشرفت جوامع آن را از کارآیی نینداخته است، بلکه روز به روز نیاز به آن روشن‌تر شده است. عظیم‌ترین گنجینه‌ی الهی کلام خداوند و حجه‌بالمغی وی در زمین، چون از سوی حکیم نزول یافته‌است و چه کسی داناتر از او به نیاز ما و بنامش براساس فطرت، می‌توان گفت که ریسمان محکمی است که باید به آن چنگ زد و اخلاق و هر چه روح سیری ناپذیر آدمیان به آن نیاز دارد، از دریای شیرین پهناورش چشید.

از این رو، در این نوشتار سعی بر آن شده است تنها جرعه‌ای از این دریای پهناور در زمینه‌ی برداشت‌های تربیتی ارائه گردد تا با شناخت این مبانی از یک سوره، آیاتش در جای‌جای حیات ما روشنی‌بخش باشد. به منظور دست یافتن به برداشت‌های تربیتی، لازم می‌نماید که ابتدا مفهومی لغوی و اصطلاحی از تربیت ارائه گردد و چون موضوع بحث ما در قرآن است، مفهوم این اصطلاح (مبانی تربیتی) در اسلام و قرآن مشخص می‌گردد تا به صورت جزئی در سوره‌ی مبارک لقمان نمودار شود.

مفهوم‌شناسی تربیت

واژه‌ی تربیت از ریشه‌ی «ربو» و باب تفعیل است. در این ریشه، معنای زیارت و فزونی اخذ شده است و در مشتقات مختلف آن، می‌توان این معنا را به نوعی باز یافت؛ برای نمونه، به

۲. نظام‌نامه‌ی تربیتی، ص ۱۳.

تپه، «ربو» گفته شده است، زیرا از سطح زمین برآمده است.

«ربا» نیز از آن رو که زیادتی بر اصل مال است، به این نام خوانده می‌شود. البته در زبان شرع، تنها به نوع خاصی از زیارت بر اصل مال و با اطلاق شده، نه به هرگونه زیادتی؛ برای نمونه برکت که نوعی زیادت بر اصل است، ربا به معنای شرعی به شمار نمی‌رود. بنابراین، واژه‌ی تربیت، با توجه به ریشه‌ی آن، به معنای فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش است و از این رو، به معنای تغذیه‌ی طفل به کار می‌رود. علاوه بر این، تربیت به معنای تهذیب نیز به کار رفته که به معنای زدودن ویژگی‌های ناپسند اخلاقی است. گویا در این استعمال، نظر بر آن بوده که تهذیب اخلاقی، مایه‌ی فزونی مقام و منزلت معنوی است و از این حیث می‌توان تهذیب را تربیت دانست.

در قرآن، در مواردی که این کلمه درباره‌ی انسان به کار رفته، عمدتاً مفهوم رشد و نمو جسمی مراد بوده است، چنان که در آیه‌ی زیر مشهود است: «وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا».^۳ کلمه‌ی «صغیر»، در برابر «کبیر» است و مشخص می‌سازد که «تربیت» در این آیه، به معنای رشد و نمو جسمی از «ر ب و» و معادل دقیق آن در زبان فارسی، «بزرگ کردن» است. اگر گفته شود که بزرگ کردن، بدون آن که شامل جنبه‌های معنوی و اخلاقی گردد، چه اهمیتی دارد که باید به سبب آن برای والدین طلب رحمت کرد، پاسخ واضح است؛ در قرآن، حتی زحمات عادی والدین، مایه‌ی خضوع و احسان در برابر آنان برشمرده شده است. هرچند آنان مشرک یا حتی فرزند را نیز به شرک‌ورزی واداشته باشند.^۴ مانند معنای فوق را در خطاب فرعون به موسی ۷ می‌یابیم؛ هنگامی که موسی ۷ به پیامبری رسید و در برابر فرعون ایستاد، فرعون او را باز شناخت و گفت: «آیا ما تو را در کودکی تربیت نکردیم...»^۵ مراد فرعون آن است که تو طفلی در معرض هلاکت بودی و ما تو را از آب گرفتیم و بزرگت کردیم، نه این که مقصود، تهذیب اخلاقی حضرت موسی ۷ باشد.^۶

۳. اسراء: ۲۴.

۴. احقاف: ۱۵ و لقمان: ۱۵.

۵. شعرا: ۱۸.

۶. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۵۱-۵۳.

مراد از تربیت در اسلام

به رغم دامنه‌ی محدودی که کلمه‌ی تربیت از «ر ب و» داشت، ماده‌ی «ر ب ب» و استعمال و مشتقات آن درباره‌ی انسان، فراخنای وسیعی از آیات قرآن را در بر گرفته است. «ر ب ب» که در صورت مضاعف، ربّ می‌شود، دو عنصر معنایی دارد: مالکیت و تدبیر. پس رب به معنای مالک مدبر است، یعنی هم صاحب است و تصرف در مایملک از آن او و هم تنظیم و تدبیر مایملک در اختیار اوست. کلمه‌ی رب در حالت اضافه، به غیر خدا نیز گفته می‌شود (رب‌الدار: صاحب خانه)، ولی هرگاه به طور مطلق به کار رود (یعنی به صورت ربّ)، اختصاص به خدا خواهد داشت، زیرا وقتی چیز معینی (مانند خانه یا غیر آن) به رب اضافه نشود، معنای مالکیت و تدبیر به همه‌ی موجودات را افاده می‌کند و این تنها از آن خداست. افزون بر این، چون کلمه‌ی رب دو عنصر معنایی دارد، می‌توان آن را تنها با توجه به یکی از دو معنا یا هر دو، به کار برد. پس رب، گاهی، معنای مالک و گاهی معنای مدبر دارد. در *المفردات*، رب در معنای مصدری، معادل تربیت گرفته شده است، یعنی گرداندن و پروراندن پی در پی چیزی تا حد نهایت و این معنا از دو جنبه‌ی مالکیت و تدبیر، تنها به جنبه‌ی دوم ناظر است و می‌توان گفت که تدبیر، متضمن مالکیت گرفته شده است. به هر حال، تدبیر، فرع بر مالکیت می‌باشد و رب، هم مالک است و هم مدبر.

دقت در آیات قرآن آشکار می‌کند که پیامبران، یعنی کسانی که راه و رسم انسان شدن را می‌آموختند، حل مسئله‌ای عمده را وجهه‌ی همت خویش قرار داده بودند؛ ربوبیت. پیامبران کوشش بلیغی برای تبیین خالقیت خدا داشتند، بلکه قرآن می‌گوید مشرکان و رقبای پیامبران در قبول خالقیت دشواری نداشته‌اند: «و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله»^۷.

پیامبران، همواره، در میان شکافی میان خالقیت و ربوبیت بودند. مشرکان، خدا را خالق هستی می‌دانستند (شرك در خالقیت وجود نداشته است)، ولی تدبیرگری هستی را میان غیر خدا تقسیم می‌کردند؛ رب دریاها، رب آتش، رب باران و ... در چنین هستی تکه‌تکه‌ای، گردن‌کشان می‌توانستند گوی را از دیگران برانید و بگویند: «انا ربکم الاعلی»^۸.

از این رو، انبیای الهی همواره کوشیده‌اند که بر این رخنه فائق آیند؛ آنان پای فشرده‌اند که

۷. لقمان: ۲۵.

۸. نازعات: ۲۴.

خالقیت و ربوبیت انعطاف‌ناپذیرند؛ همان گونه که ربوبیت از منظر خالقیت است، خالقیت نیز ربوبیت برشمرده می‌شود. همچنین آفرینش خدا، مرحله به مرحله می‌باشد. خداوند، معماری نیست که هر چیزی را بیافریند و در جای خودش بگذارد و آن‌گاه دست بشوید. تدبیرگری را نمی‌توان از خدا بازستاند، بلکه تنها مالک می‌تواند تدبیر کند و مالک مدبر همان رب است.^۹

برداشت‌های تربیتی در سوره‌ی لقمان

سیمای سوره‌ی لقمان

این سوره از سوره‌های کلی است و به مناسبت نام لقمان، که در تمام قرآن تنها دوبار، آن هم در این سوره آمده، لقمان نامیده شده است. ششمین سوره از سوره‌های هفتگانه «لامات» می‌باشد که با حروف مقطعه‌ی «الم» آغاز شده است.

محتوای سوره‌ی لقمان را می‌توان در این موارد خلاصه نمود:

۱. بیان عظمت و اهمیت قرآن در هدایت بشر؛

۲. تقسیم انسان‌ها به نیکوکار و مستکبر و بیان سرنوشت آنان؛

۳. بیان برخی معجزات علمی قرآن از قبیل قانون جاذبه و زوجیت گیاهان؛

۴. نصایح حکیمانه‌ی لقمان به فرزندش؛

۵. دلایل ایمان به مبدأ و معاد؛

۶. بیان علوم اختصاصی خداوند مانند زمان مرگ و برپایی قیامت.^{۱۰}

برداشت‌های تربیتی

برداشت نخست: تأثیر ظاهر بر باطن

منظور از ظاهر، همه‌ی امور مشهودی است که از انسان سر می‌زند و مظهر آنها بدن می‌باشد. منظور از باطن، شئونی است که دیده نمی‌شود، مانند فکر و نیت.

باطن آدمی، لایه‌های رویین و زیرین دارد. در این جا، منظور لایه‌ی رویین می‌باشد. پس مقصود از این ویژگی آن است که ظاهر انسان دست‌اندرکار نقش‌زنی بر باطن اوست. بسیاری از حالات باطنی، سایه‌اند و صاحب سایه، دست و پا و حرکت و نگاه و صورت و

۹. خسرو باقری، *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*، ج ۱، ص ۵۱ - ۵۳.

۱۰. تفسیر نور، ج ۹، ص ۲۲۵.

سخن است و بیراه نبوده است که کسانی که خواسته‌اند خنجری پولادین بر دیده زند تا «دل گردد آزاد»؛ از این رو، هرگاه نقشی بر پیکر انسان نمود شود، شبیحی با رنگ و بوی خود در باطن خواهند افکند. شگفت‌تر آن است که اگر این نقش با تکلف و تصنع نیز به خود بسته شود، باز طنینی درونی خواهد داشت و چنین است که «تباکی» به بار «بکاء» می‌نشیند و تحلم به بار «حلم». تباکی، «نقش گریه» بازی کردن است و تحلم، «نقش بردباری» بازی کردن و هر دو، گاه جدی می‌شود.

در این باب، امام علی 7 می‌فرماید: «إِنَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلِمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مِنْ تَشْبِهٍ بِقَوْمِ الْأَوْشِكِ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛ اگر بردبار نیستی، پس خود را بردبار جلوه بده؛ چه، اندک پیش می‌آید که کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جزو آنان نشود».^{۱۱} هنگامی که خداوند می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ؛ بگو: اگر دعایتان نباشد پروردگارم به شما ارجی نهد». یا «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ» نگفته است: واذکر ربك؛^{۱۲} باید مرا به «زبان و تلفظ» بخوانید [نه تنها به دل] یا (به وقت خواندن من، مستی از سر بیرون کنید تا بار این لفظها را بچینید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ».^{۱۴} اشعار به این ویژگی، تأثیر ظاهر بر باطن دارد.^{۱۵}

نقش‌زنی ظاهر بر باطن، اختصاص به ظواهر پسندیده ندارد. هرگاه رفتار یا گفتاری مذموم نیز برای جوارح آدمی نمودار شود، آهنگی باطنی خواهد انگيخت.

از این رو، لقمان به فرزندش توصیه کرد: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْسِرْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^{۱۶} در این دو آیه، لقمان حکیم چهار دستورالعمل تربیتی به فرزندش عرضه می‌کند که همگی مرتبط با آراستگی ظاهری هستند و در باطن تأثیرگذارند و ما برای وضوح بیشتر مطلب، به شرح و تفسیر این دو آیه، ضمن شش نکته می‌پردازیم:

۱۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ص ۲۰۷.

۱۲. فرقان: ۷۷

۱۳. مزمل: ۸.

۱۴. نساء: ۴۳

۱۵. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص ۹۰ و ۹۱.

۱۶. لقمان: ۱۸ و ۱۹.

۱. «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»، یعنی با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان؛ «تصعر» از ماده‌ی «صعر»، در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند.

۲. «وَلَا تَمْسِرْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»، یعنی و مغرورانه بر روی زمین راه مرو؛ «مرح» بر وزن «فرح»، به معنای غرور و مستی ناشی از نعمت است.

۳. خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛ مختال از ماده‌ی «خیال» و «خیلاء»، به معنای کسی است که با تخیلات و پندارها، خود را بزرگ می‌بیند. «فخور» از ماده «فخر»، به کسی گفته می‌شود که به دیگران فخرفروشی می‌کند. (تفاوت مختال و فخور در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی دارد و دومی اعمال کبرآمیز خارجی می‌باشد).

به این ترتیب، لقمان حکیم در این جا از دو صفت بسیار زشت ناپسند، که مایه‌ی از هم پاشیدن روابط صمیمانه، اجتماعی است، اشاره می‌کند: تکبر و بی‌اعتنایی و دیگری غرور و خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترک‌اند که انسان را در عالمی از توهم، پندار و خودبرتربینی فرومی‌برند و رابطه‌ی او را از دیگران قطع می‌کنند.

ناگفته پیداست که منظور لقمان، تنها روی گرداندن از مردم یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور، مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور می‌باشد. با این حال، چون این گونه صفات پیش از هر چیز، خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می‌دهد، انگشت روی این مظاهر ویژه گذاشته است و به علاوه این ظواهر، روی باطن تأثیر دارد؛ بنابراین، به اصلاح آنها پرداخته شده است.

۴. «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ»؛ در راه رفتنت، اعتدال را رعایت کن.

۵. «وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ»؛ و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما او از صدای خود بکاه و فریاد نزن!.

۶. «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»؛ به درستی که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

در این دو آیه، به آدابی برمی‌خوریم که به راستی اگر کسی آنها را رعایت کند، موفق، خوشبخت و پیروز است در میان مردم محبوب و در پیشگاه خدا عزیز می‌باشد: ۱. آداب راه رفتن؛ ۲. آداب سخن گفتن؛ ۳. آداب معاشرت. همه‌ی این موارد مربوط به حضور اجتماعی هر مسلمان و ارتباط با دیگران است؛ آدابی که جنبه‌ی ظاهری و جنبه‌ی باطنی دارد.

صبغی ظاهری آن در جامعه پدیدار می‌شود.^{۱۷}

۱۷. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۶۱-۵۵.

برداشت دوم: تأثیر باطن بر ظاهر

باطن نیز در کار نقش آفرینی در ظاهر است. پس اگر تغییری در باطن آدمی رخ دهد، بر ظاهر نمودار خواهد شد و اگر ظاهر تغییر نپذیرد، باید تأویل آن را در باطن جست‌وجو کرد؛ از این رو، خداوند در تبیین چشم اشکبار مؤمن، دل معرفت‌یافته‌ی او را گواه می‌آورد، چنان که برای چشم جامد کافر نیز دل سنگواره‌ی او را:

«وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ؛^{۱۸}

و چون آیاتی را که به رسول فرستاده شده‌است، می‌شنوند، اشک از دیده‌هایشان جاری می‌شود، چه که حقانیت آن را شناخته‌اند».

«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛^{۱۹} پس چرا وقتی بلای ما به آنها رسید، توبه و تضرع نکردند، در صورتی که دل‌هایشان را قساوت فراگرفته بود».

همچنین خداوند هنگام سخن گفتن درباره‌ی گرویدگان به پیامبر ۹، این ویژگی را مورد توجه قرار می‌دهد: کسانی که تقوایی استوار در دل یافته‌اند، نزد پیامبر ۹ به آهنگی نجیب «سخن» می‌گویند، ولی آنان که جاهلانه به آهنگی دریده پیامبر ۹ را فرامی‌خوانند، عقلی خفته دارند. (حجرات: ۳ و ۴)^{۲۰}

به نظر می‌رسد می‌توان این ویژگی (متأثر باطن بر ظاهر) را از آیه هفتم سوره‌ی لقمان به‌دست آورد؛ «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلِيمٍ؛ هنگامی که آیات ما بر ایشان خوانده می‌شود، مستکبرانه روی برمی‌گرداند، گویی آیات ما را نشنیده‌اند، گویی اصلاً گوش‌هایشان سنگین است و اصلاً هیچ سخنی را نمی‌شنوند.» و در پایان، کیفی دردناک چنین کسانی را این‌گونه بازگو می‌کند: «او را به عذاب دردناک بشارت بده».

تعبیر به، وَلِيَ مُسْتَكْبِرًا اشاره به این است که روی گرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوس‌هایش نیست، بلکه از این هم فراتر می‌رود و انگیزه‌ی استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا، که بزرگ‌ترین گناه می‌باشد، در عمل او نیز وجود دارد.^{۲۱}

به دیگر سخن، آن قدر منافع دنیوی در وی نفوذ کرده و حب دنیا پرده‌ای در برابر دیدگان او

۱۸. مائده: ۸۳.

۱۹. انعام: ۴۳.

۲۰. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۷.

انداخته است که تنها نمی‌تواند به انکار درونی بسنده کند و تنها در «دل» خود بغض و حقه داشته باشد، بلکه ناخوش‌آیندی او در «ظاهرش» نیز نمودار می‌شود و در هنگام شنیدن آیات الهی، مستکبرانه روی برمی‌گرداند، به گونه‌ای که گویا در گوشش سنگین می‌باشد که اصلاً نمی‌شنود. مستکبرانه روی برگرداندن، نمود ظاهری حقیقت درونی است که می‌تواند در جامعه‌ی مسلمانان دریافت.

برداشت سوم: ظهور تدریجی شاکله

اعمال و رفتارها (ظاهر) و افکار و نیت‌ها (باطن) در تأثیر و تأثر پیوسته و مستمر، حاصلی به بار می‌آورند که به تدریج در اعماق درون می‌نشینند و رفته رفته، با رسوب بیشتر، سخت و دیرپا می‌شود و بدین گونه، لایه‌ای زیرین در باطن انسان شکل می‌گیرد. در فرهنگ قرآن، شکل و طرحی که در ضمیر انسان پدیدار می‌شود، «شاکله» نام دارد. علمای اخلاق آن را «ملکه» و روان‌شناسان آن را «منش» (character) یا شخصیت (personality) می‌نامند.^{۲۲}

این برداشت را می‌توان از آیات ۲ تا ۵ سوره لقمان دریافت: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)»

در این آیات، خداوند در توصیف محسنین، که رستگاران واقعی‌اند، می‌فرماید که آنان کسانی هستند که پیوسته نماز را بر پای دارند و زکات می‌دهند و به آخرت ایمان دارند. در آیه‌ی چهارم، خداوند سه ویژگی محسنین را بیان می‌کند: اقامه‌ی نماز و پرداختن زکات و یقین به آخرت که دو مورد نخست از فرایض به شمار می‌رود، یعنی حکمی که انجام آن واجب می‌باشد و به هیچ وجه تعطیل‌بردار نیست.

به کار بستن دستورالعمل‌های الهی برای تربیت انسان ضروری است. می‌توان بیان کرد که در اقامه‌ی نماز و ایتای زکاه دو وجه مد نظر می‌باشد: ۱. واجب و ضروری بودن این دو که در هیچ شرایطی از انسان ساقط نمی‌شوند؛ ۲. مداومت و محافظت بر آنها؛ همان‌طور که از لفظ آیه برمی‌آید، انجام این دو فریضه با فعل مضارع، که استمرار را می‌رساند، بیان شده است. افزون بر این، در خود فعل، اقامه‌ی معنای مداومت نهاده شده

۲۲. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۳.

است؛ بنابراین، فعل مضارع و فعل اقامه، معنای مداومت را می‌رساند.

می‌توان نتیجه گرفت یکی از اموری که در تشکیل شاکله و شخصیت افراد نیکوکار تأثیر دارد، انجام فرایض الهی همچون نماز و زکات است که در هیچ شرایطی نباید ترک شوند و باید بر آنها مداومت کرد. چه عملی بالاتر از این دو که از سویی در جامعه دارای نمود ظاهری و هم باطنی‌اند و از سوی دیگر، به تدریج در ساختن شخصیت فرد تأثیر می‌گذارد تا جایی که اگر فرد بر آنها مداومت کند، به کمال حقیقی خود دست یابد و قرین هدایتی از پروردگار خویش و رستگار شود.

برداشت چهارم: تأثیر شرایط بر انسان

آدمی به سبب اتحاد نفس و بدن در وضعیت‌های مختلف محیطی، در معرض حالات، احساسات و افکار معینی قرار می‌گیرد. این امر درباره‌ی شرایط زمانی - مکانی است، ولی اگر پیوندهای آدمیان به هم (هویت جمعی) نیز در نظر گرفته شود، باید آن را نوعی تأثیرپذیری از شرایط اجتماعی دانست.^{۲۳}

آیه‌ی سی و دوم سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان این برداشت را بدین گونه روشن می‌کند:

«وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَجٌ كَالظُّلُمِ اللَّيْلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ». آیه در مقام توبیخ فرومایگان است، چنان چه هنگام مسافرت در دریا در معرض خطر و تهدید امواج خروشان قرار بگیرند، از صمیم قلب به آفریدگار خود توجه می‌کنند و پس از آن که از مهلکه‌ی رهایی یافتند، جز تعداد اندکی خدا را فراموش می‌نمایند.

علامه طباطبایی؛ در تفسیر المیزان می‌فرماید: «تعبیر به مفهوم - بعضی از ایشان - "فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ" برای اندک شماردن آنان است. معنایش این است که همین که خدای سبحان این گرفتاران دریا را، که خدا را با خلوص می‌خواندند، نجات داد و به خشکی رساند، اندکی از ایشان مقتصدند. کلمه‌ی مقتصد به معنای کسی است که راه "قصد" یعنی راه مستقیم را می‌پیماید که مراد از آن راه توحیدی است که فطرتشان در آن حال بر آن دلالتشان می‌کرد».^{۲۴}

۲۳. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۴. ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۵.

به هر ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت افرادی، در کشتی، هنگامی که موج دریا همچون پاره‌ای ابر آنها را احاطه کرد، براساس فطرت خداجوی خود، خدا را خواندند، ولی با تغییر شرایط، بر این فطرت خداجوی خود سرپوش نهادند و آن را به فراموشی سپردند، مگر اندکی که تغییر شرایط، آنها را از راه مستقیم منحرف نکرد. البته باید توجه داشت که گرفتار شدن در میان امواج دریا و هیچ راه چاره‌ای نداشتن، کنایه است از هرگونه شرایط و موقعیت‌های سختی که ممکن است ایمان انسان را متزلزل کند، خداوند در این آیه می‌فهماند که ایمان آدمی آن گونه حقیقی و قلبی باشد که تأثیر محیط بر او، ایمانش را زایل نسازد.

«تأثیر شرایط بر انسان» از آیه‌ای دیگر از این سوره نیز به ذهن متبادر می‌شود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ»^{۲۵} این نیز نشان می‌دهد که مشرکان تحت تأثیر عقاید و آداب و رسوم جاهلی خود بودند و دین را ارثی می‌پنداشتند و درباره‌ی آن تعقل نمی‌ورزیدند که ممکن است اسلام هم حق باشد. از سوی دیگر، در نظام اجتماعی قبیله‌ای خویش، که پیروی از آباء و اجداد مسلم و پذیرفته‌شده بود، جایی برای ورود عقاید تازه نمی‌دیدند؛ بنابراین، شرایط آن روز جامعه‌ی عربی بر نظام فکری آنها به قدری مسلط بود که قرآن این مطلب را این‌گونه به صورت استفهام انکاری بیان می‌کند که آیا پدران خود را پیروی می‌کنند، حتی در صورتی که شیطان ایشان را به وسیله‌ای این پیروی به سوی عذاب آتش دعوت کرده باشد؟

برداشت پنجم: مقاومت و تأثیرگذاری بر شرایط

تأثیرپذیری انسان از شرایط، به معنای اضطرار او در برابر آن نیست، بلکه این امکان وجود دارد که در قبال فشار شرایط ایستادگی کند و رنگ نپذیرد یا در حدی فراتر، بر شرایط (اجتماعی) تأثیر نیز بگذارد. این ویژگی، جلوه‌ی بارز اختیار انسان است.^{۲۶}

این نکته را می‌توان از آیات ۱۵ و ۱۷ سوره‌ی لقمان دریافت؛ خداوند سبحان در آیه‌ی پانزدهم می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفٌ وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» خداوند در آیه‌ی پیش می‌فرماید که سپاس‌گزار من و والدینت باش، زیرا راحتی خود را در

۲۵. لقمان: ۲۱.

۲۶. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۷.

قبال آسایش تو داده‌اند، ولی چون توصیه به نیکی به پدر و مادر، ممکن است بعضی را متوهم سازد که حتی در عقاید و کفر و ایمان، باید با آنها مماشات کرد، در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «هرگاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن [حداقل] آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن».

تعبیر به «جاهداک» اشاره به این است که پدر و مادر، گاه، به گمان این که سعادت فرزند خود را می‌خواهند، تلاش می‌کنند که او را به عقیده‌ی انحرافی خود بکشند.^{۲۷} در این شرایط، معنای مقاومت در برابر شرایط پدیدار می‌شود و می‌فهماند که هرگز نباید رابطه‌ی انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه‌ی او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

فرزندان وظیفه دارند که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند؛ بنابراین، نتیجه می‌گیریم که حتی اگر در خانواده، که تأثیرگذارترین نهاد اجتماعی است، عقایدی معارض با اصول اعتقادی اسلام حکمفرما باشد، باید آنها را کنار زد و خود را از بند اسارت دیگران، حتی پدر و مادر، رهانید؛ این آیه تأثیرنپذیرفتن از خانواده را در صورت رعایت نشدن اصل اسلام ناب راه، که همان توحید است، می‌رساند. از آیه‌ی هفدهم نیز می‌توان این مفهوم را دریافت: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» این آیه از جمله نصایح و آموزش‌های لقمان به فرزندش می‌باشد؛ در به پا داشتن دعا و نماز مراقبت کن و مردم را به کارهای نیک ترغیب نما و از کارهای ناسزا بازدار و بر آنچه بر تو از حوادث ناگوار رو آورد، صبر و بردباری پیشه کن که این از استواری کارهاست.

تأثیرنپذیرفتن از شرایط، از این قسمت از آیه برمی‌آید: «وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ» به این صورت که وقتی کسی نماز برپای می‌دارد یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به ویژه امر به معروف و نهی از منکر، که صبغه‌ی اجتماعی‌اش پررنگ‌تر است، ممکن است آزار و اذیت‌هایی متحمل شود؛ از این رو، خداوند می‌فرماید بر آنچه بر تو می‌رسد، صبر پیشه کن که این از استواری در کارهاست. پس می‌توان صبر را یکی از شاخص‌های مقاومت در برابر شرایط محیطی تأثیرگذار دانست، به این ترتیب که اگر

۲۷. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۶۱ و ۵۵.

در جامعه‌ای تبلیغ اوامر خداوند به هر دلیلی مشکل می‌نمود و رنگ و بوی اسلامی از آن جامعه رخت بر بسته و زنگار گناه بر دل مردمان آن نقش بسته بود، نباید ناامید شد، بلکه باید صبر پیشه نمود که ملازمت بر آن از واجبات است.

برداشت ششم: تطوّر وسع آدمی

هیچ یک از آدمیان مانند دیگری نیست و هرکس در پایه و جایگاه معینی قرار گرفته و از ویژگی‌های درونی و بیرونی منحصر به فردی برخوردار است و توانایی‌ها و امکانات ویژه‌ای دارد. بنابراین تطوّر وسع آدمی، به معنای پیشرفت قدرت درک آدمی می‌باشد. انسان‌ها در مراحل مختلف رشد خود میزان درک‌های مختلفی دارند و این اصل در همه‌ی آدمیان ثابت شده است. پس آدمیان با وسع‌ها و طاقت‌های مختلفی از نظر فهم و عمل، پای در عرصه‌ی زندگی دارند. باید توجه داشت که وسع هرکس، در عین حال که معین و خاص اوست، دارای فراز و نشیب‌های مختلفی می‌باشد. مجموعه‌ی این تطورات، وسع فرد را نشان می‌دهد. بر اساس آیات قرآن کریم، سه دوره‌ی مهم در زندگی آدمی وجود دارد: الف. دوران ضعف نخست (طفولیت)؛ ب. دوران قوت؛ ج. دوران ضعف نهایی.

آیه‌ی ۱۴ و ۱۵ سوره‌ی لقمان نیز به همین بحث اشاره دارد؛ در این دو آیه، به یکی از مراحل رشد آدمی و دریافت وسع وی اشاره می‌شود: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» این دو آیه مبارک به مرحله‌ی دوم وسع آدمی، یعنی دوران قوت (اوج بلوغ)، اشاره دارد که دهه‌ی نخست زندگی فرد را دربر می‌گیرد. در این دهه، فرد به قابلیت کافی فکری و اجتماعی نایل می‌شود. دلیل این قابلیت، دستور خداوند به پیروی نکردن از کج‌اندیشی والدین است. در آیه‌ی چهاردهم، خداوند به وجوب سپاس‌گزاری از والدین می‌پردازد و آوردن نام والدین بلافاصله پس از نام خود اهمیت مطلب را می‌رساند، ولی در آیه‌ی پانزدهم، کلام معترضه‌ای می‌آورد، مبنی بر این که اگر قصد داشتند تو را از راه راست منحرف کنند، از آنان اطاعت مکن. امر خداوند مبنی بر سر بر تافتن از موهوم‌پرستی والدین، نشان می‌دهد که فرد با ورود به عرصه‌ی تکلیف و بلوغ، به قابلیت فکری کافی دست می‌یابد، وگرنه چنین سخنی بی‌مورد بود.^{۲۸}

۲۸. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۳.

برداشت هفتم: اندیشه‌ورزی

فکر، تلاش و پویایی است که به هنگام و یارویی انسان با معماها در وی جریان می‌گیرد، خواه معماها سراب باشند و سری را گرم کنند و خواه گرهی در کار باشند و گشودن آنها در عمل سودمند افتد یا فراتر از این دو، پرده‌ای بر راز و حقیقی باشند که با گشودنشان، موجب بصیرت و وسعتی در آدمی شود. به این معنا، همه متفکرند و اگر قومی به سبب نداشتن تفکر مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، نه به سبب نداشتن تفکر، که به دلیل «نداشتن تفکری معین» نکوهیده شده‌اند؛ بنابراین، هرگاه امر به تفکری معین شود، در واقع تعقل است و می‌توان گفت: هر تعقلی، تفکر است، ولی هر تفکری، تعقل نیست.^{۲۹} خداوند نیز در قرآن کریم به این مبنا که بین همه‌ی انسان‌ها مشترک می‌باشد، نظر داشته‌است و در بسیاری از آیات به صورت مستقیم دعوت به تعقل در آیات الهی می‌کند تا به خالق آنها که، خدایی مدبر بوده است، پی ببرند.

در آیات ۱۰، ۲۰، ۲۹ و ۳۱ سوره‌ی لقمان به این نکته مبنایی اشاره می‌شود. همه‌ی این آیات به بیان نعمات ظاهری و باطنی خداوند و قوانین حاکم بر طبیعت می‌پردازد. کسی که دارای عقل سلیم باشد و درهای تفکر را بر روی خود نبسته باشد، می‌تواند از این نیروی خدادادی مدد گیرد و با نگاهی گذرا به جهان طبیعت دریابد که در پس این همه نظم و قوانین، حتماً ناظم حکیمی وجود دارد که این جهان منظم را پدید آورده است. اکنون، به شرح اجمالی آیات می‌پردازیم؛

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تُمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»^{۳۰}
 «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^{۳۱}

نکاتی در این دو آیه وجود دارد، از جمله ۱. خلق آسمان‌ها بدون پایه‌هایی که دیده شود؛ ۲. وجود کوههایی استوار تا زمین نلرزد؛ ۳. پراکنده کردن هر جنبنده‌ای در

۲۹. همان، ص ۲۰۰.

۳۰. لقمان: ۱۰.

۳۱. لقمان: ۲۹.

زمین؛ ۴. فروفرستادن باران از آسمان و سپس رویش گیاهان از هر جنسی (تر و ماده)؛ ۵. داخل کردن شب در روز و روز در شب؛ ۶. مسخر کردن خورشید و ماه در مسیر منافع انسان‌ها.

هر کس می‌تواند با نگاه کردن به اطراف خود و اندکی تعقل به قدرت و حکمت بالغه‌ی پروردگار دست یابد. اینها اموری ذهنی، توهمی و براساس قوه‌ی خیال نیستند، بلکه براساس مشاهده و تعقل بنا شده‌اند. اگر انسان از قدرت اندیشه‌ورزی بی‌بهره بود، دعوت به تعقل در این پدیده‌های طبیعی، که هر روز در برابر ما به وقوع می‌پیوندند، بی‌مورد می‌نمود. با این حال، خداوند حکیم این قدرت را در نهاد بشری به ودیعه نهاده است تا به درستی از آن استفاده کند و یکی از جنبه‌های آن، توجه به قوانین طبیعی و پی بردن به وجود حکیمی مقتدر است.

دو آیه‌ی دیگر سوره‌ی لقمان نیز به این مطلب اشاره دارد: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ»^{۳۲}

هر دو آیه، که با لفظ الم تر و الم تروا آغاز شده‌اند، نشان می‌دهد که مطالبی که در ادامه‌ی آیه می‌آید، اموری بسیار واضح هستند که چشم بلافاصله پس از دیدن این نشانه‌ها پی به یکتایی خداوند می‌برد.

این نکات عبارت‌اند از: ۱. رام ساختن آسمان‌ها و زمین توسط خداوند برای مردم؛ ۲. ارزانی داشتن نعمت‌های ظاهری و باطنی؛ ۳. روان شدن کشتی‌ها در دریا به وسیله‌ی بادها و دیگر عوامل که همه از نعمت‌های خداوند به شمار می‌روند.

افسوس که بعضی از مردم با وجود این آیات روشنگر، باز هم پرده بر قوه‌ی فطری اندیشه‌ورزی خود می‌اندازند و بی‌آنکه به دانشی برخاسته از دلیل عقلی یا به هدایت و الهامی از جانب خدا یا به کتاب آسمانی که روشنگر است، تمسک جویند، باز هم در مورد یکتایی خداوند جدال می‌نمایند.

۳۲. لقمان: ۲۰.

برداشت هشتم: پرستش‌گرایی

گوهر انسان سرشته با معرفت ربوبی است؛ از این رو، با خدا آشنا می‌باشد. یکی از پایدارترین و کهن‌ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل‌ترین ابعاد وجود او حس نیایش و پرستش است که برخاسته از سرشت ربوبی انسان می‌باشد.

گذری بر تاریخ نشان می‌دهد که از زمان انسان‌های نخستین تاکنون، افراد درصدد پاسخ به این نیاز درونی خود بوده‌اند. وجود الهه‌های مختلف در بین مردمان باستان تا اعتقاد به وجود خدای یگانه - همگی - نظر به این حس درونی دارد. اگرچه هیچ‌گاه به این میل درونی پاسخی درست داده نشده است، ولی پیامبران، همواره، درصدد بودند تا این میل درونی را به جاده‌ی اصیل و صحیح هدایت نمایند.

اعراب زمان پیامبر ﷺ نیز با این کشش درونی روبه‌رو بوده‌اند، ولی مصداق صحیحی برای آن نیافته‌اند. آیاتی از قرآن کریم، از جمله آیه‌ی ۲۵ و ۳۲ سوره‌ی لقمان به این مطلب اشاره دارد.

در آیه‌ی ۲۵ آمده است: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». همان طور که از آیه برمی‌آید، مردم زمان پیامبر ﷺ بدین گونه به نیاز درونی خود پاسخ گفته بودند و به وجود خدایی که فقط خالق است، اعتقاد داشتند، غافل از آن که تدبیر امور هستی از آفرینش آنها جدا نیست و اعتراف به آفریدگاری خدا، اعتراف به یکتایی و نفی شریک از او می‌باشد.

آیه‌ی ۳۲ سوره لقمان نیز اشاره به حس فطری خداجویی در همه‌ی انسان‌ها دارد: «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ...» این آیه با بیانی تمثیلی می‌فرماید گروهی که تا دیروز وجود خدا را انکار می‌کردند، همین که در شرایط سخت قرار گرفتند و امواج دریا همچون ابرها آنها را احاطه کرد، با تمام قدرت ظاهری که برای خود جمع کرده بودند، خود را ضعیف می‌دانند و هیچ روزنه‌ی امیدی برای خود نمی‌بینند، جز نوری که از درون جان و فطرت آنها می‌درخشد و پرده‌های غفلت را کنار می‌زند و به آنها می‌گوید: کسی وجود دارد که شما را رهایی بخشد! همان کس که امواج دریا فرمان او را می‌برند. در این شرایط توحید خالص قلب آنها را احاطه می‌کند و

پرستش را مخصوص او می‌دانند، ولی افسوس که پس از فروکش کردن لحظات دشوار، گروهی دوباره همه چیز را به فراموشی می‌سپارند و گروهی همچنان به عهد و پیمان خود با خدا، که در لحظات دشوار بسته‌اند، پایدار می‌مانند.

برداشت نهم: ضعف

مقصود از ضعف، که یکی از ویژگی‌های عمومی انسان می‌باشد، ضعف نفس است. این ضعف در مواردی آشکار می‌شود که فرد به رویارویی با تکالیف برخاسته، در برابر پذیرش مسئولیت‌ها از خود ضعف نشان دهد.^{۳۳}

یکی از زیرشاخه‌های ضعف، تأثیرپذیری از نفس اماره است. انسان، که موجودی دارای امیال و خواسته‌های حیوانی است، از فرشتگان متمایز می‌شود. وجود این گرایش‌ها و امیال نفسانی، که می‌توانند زمینه‌ساز ابتلای انسان به گناه و اسیر شدن وی در چنگال نفس اماره گردند، نوعی جهاد و مبارزه را برعهده انسان قرار می‌دهد که در روایات به «جهاد اکبر» شهرت یافته است.

آیه‌ی ششم از سوره‌ی لقمان به یکی از مواردی که موجب ضعف نفس می‌شود، اشاره می‌کند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ».

علامه طباطبایی؛ در تفسیر شریف المیزان، «لهو الحدیث» را سخنی می‌داند که آدمی را از حق منصرف نموده، به خود مشغول سازد، مانند حکایات خرافی و داستان‌هایی که آدمی را به فساد و فجور می‌کشاند یا از قبیل سرگرمی به شعر و موسیقی و مزار و آیات دیگر لهو. و بیان می‌کند که منظور از «سبیل‌الله»، قرآن کریم و معارف حق و صحیح از اعتقادات و دستورالعمل‌ها و به ویژه داستان‌های انبیای گذشته بوده و گویا مراد کسی که خریدار لهو الحدیث است، این می‌باشد که مردم را از قرآن منصرف و گمراه نماید و قرآن را به سخره بگیرد و به مردم بگوید که این نیز حدیثی است مانند آن احادیث، و اساطیری است مانند آن اساطیر.^{۳۴}

با توجه به مطالبی که علامه؛ فرمودند و روایاتی که در ذیل این آیه از ائمه: نقل شده

۳۳. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳۴. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳.

و یکی از مصادیق لهووالحدیث را غنا و داستان‌های اسطوره‌ای و خیالی دانسته‌اند،^{۳۵} می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مواردی که باعث ضعف نفس آدمی می‌شود و انسان را از سعادت حقیقی محروم می‌کند و عذابی ذلت‌بار را در پی دارد، مشغول شدن به لهووالحدیث و دوری از سبیل‌الله و به سخره گرفتن آیات الهی می‌باشد. به درستی چنین است که سخنان باطل - چه غنا، داستان یا شعر باشد- در واقع نوعی مخدر برای ذهن بشر است و انسان را از تکاپو و انجام دستورهای الهی بازمی‌دارد و مسئولیت‌های دینی و اجتماعی خود را به فراموشی می‌سپارد. در نتیجه، به عذابی خوارکننده دچار می‌شود، زیرا او دانسته تن به این ذلت داده است و با آن که می‌توانسته است نفس اماره‌ی خود را در کنترل خویشتن گیرد، آن را با لهووالحدیث آتشین‌تر ساخته است.

برداشت دهم: دلبستگی

یکی از ویژگی‌های شگفت‌آور و مهم آدمی، دلبستگی است که در قرآن از آن به «حب» و در فرهنگ عرفا از آن به عشق یاد شده است. دلبستگی یکی از اعجاب‌انگیزترین خصایص انسان است. این ویژگی می‌تواند آدمی را آماده‌ی هر کار و هر حال و وضعی گرداند. ابراز یا منع محبت بر این امر استوار شده است. براساس این نکته در تربیت، خواه در برانگیختن بر انجام پاره‌ای از اعمال یا بر ترک پاره‌ای از آنها، باید از قدرت ناشی از پیوند محبت‌آمیز بهره جست.^{۳۶} براساس این برداشت، در سوره‌ی لقمان به مواردی برمی‌خوریم که لقمان حکیم، به منظور تربیت فرزندش، از دلبستگی، که میان آنان برقرار است، بهره می‌گیرد و موارد تربیتی خود را به وی یادآوری می‌کند. ترکیبی که نشان‌دهنده‌ی این دلبستگی است، عبارت «یا بنی» است. بار معنایی این عبارت، حاکی از محبت و عشق‌ورزی به فرزند می‌باشد، زیرا که مترجمان این قسمت را با عنوان‌هایی همچون «ای پسرک من»، «ای فرزند کوچک من» و «ای پسر عزیزم» ترجمه کرده‌اند. این عبارت سه بار در این سوره از جانب لقمان حکیم به کار رفته و پس از این خطاب‌ها، موعظه‌های خود را به وی سفارش نموده است.

۱. «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».
۲. «يَا بُنَيَّ إِنَّمَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ

۳۵. ر.ک: اللامنتهور، ج ۵، ض ۱۵۸؛ معانی الاخبار، ج ۱، ص ۳۴۹ و فروع کافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۳۶. خسرو باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۶.

يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ. يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ».^{۳۷}

آیه‌ی هجدهم نیز این برداشت را یادآور می‌شود. این آیه یکی دیگر از موعظه‌های لقمان به فرزندش می‌باشد. لقمان از این نکته استفاده می‌کند و به عنوان تعلیل برای موعظه‌ی که می‌دهد بیان می‌نماید، به این صورت که می‌گوید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ». علت این که فرد نباید با تکبر از مردم روی برگرداند و در زمین مغرورانه راه برود، این است که خداوند مردم متکبر خودستا را دوست نمی‌دارد. این قسمت از آیه، که در آن واژه‌ی «حب» آمده است، نشان‌دهنده‌ی علقه و وابستگی فطری خالق و مخلوق است و مخلوق نباید کاری را که خالق دوست ندارد، انجام دهد.

نتیجه‌گیری

لقمان حکیم انسانی کمال‌یافته می‌باشد که بر کرسی تربیت در این سوره نشسته است و نقش مربی کامل را برعهده دارد. این از شگفتی‌های قرآن است که ده برداشت عمیق انسان‌شناختی در علم تربیت از ۳۴ آیه‌ی یک سوره استخراج می‌شود. به امید این که روزی مبانی و اصول و پایه‌ریزی علوم انسانی براساس مبانی اسلامی و آموزه‌های وحی محقق شود و خلأهای زیربنایی علوم انسانی پر شود.

۳۷. لقمان: ۱۶ و ۱۷.

منابع

۱. نظام‌نامه‌ی تربیتی جامعه‌المصطفی ۹.
۲. باقری، خسرو، نگاه‌ی دوباره به تربیت اسلامی، ج ۱، چ نوزدهم، تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۸ ش.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، انتشارات دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۴. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، انتشارات مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.
۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۶. موسوی همدانی، سیدمحمد باقر، ترجمه‌ی تفسیرالمیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۴ ش.

آموزه‌های تربیتی حضرت لقمان 7 در قرآن

گلشاد حیدری^۱

چکیده

یکی از وظایف مهم انسان درباره‌ی فرزندان، تربیت درست آنان است. از حقوق کودکان بر والدین این است که درست تربیت شوند. والدین در این باره مسئولیت دارند، ولی راه تربیت و موازین و اصول آن خیلی مهم است. در جامعه‌ی اسلامی، هنگامی تربیت کامل است که با مبانی اسلامی و دینی همراه باشد. مریبان، پدران و مادران باید بدانند که از کجا آغاز نمایند و با چه آموزه‌هایی فرزندان‌شان را تربیت نمایند و به الگو نیاز دارند. در این نوشته، آموزه‌های تربیتی لقمان را، که در سوره‌ی لقمان آمده است و نمونه‌ی برتر و الگوی کامل تربیت به شمار می‌رود، مورد بررسی قرار می‌دهیم تا راه و روش تربیت را بهتر بیاموزیم.

واژگان کلیدی: تربیت، لقمان، روش، نماز، توحید، تواضع، امر به معروف، نهی از منکر.

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه، کارشناسی ارشد تاریخ تشیع.